



بر اساس زندگی
سید امیر سرتیگر



نویسنده:

مهاگان حضرتیان فام



انتشارات سوره سبز

دفتر نشر: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۹، طبقه اول، دفتر انتشارات سوره سبز

- نویسنده: مژگان حضرتیان فام
- مدیر تولید: محسن صادق نیا
- ویراستار: سیمین پناهی فرد
- مدیر هنری و آماده سازی:
- جبهه هنرهای زیبا - مجتبی صالحی
- صفحه آرایی: آذر زینی طالبی
- نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۹۱
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- شابک: ۵-۵۶-۶۲۳-۶۰۰-۹۷۸
- قیمت: ۶۰۰۰ تومان

مراکز پخش:
انتشارات سوره سبز
معاونت بازرگانی

۰۲۱-۸۸۱۰۴۴۳۰

۰۹۱۲۵۱۳۱۲۶۸

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

حضرتیان فام، مژگان، ۱۳۹۱
چریک پیر، بر اساس زندگی شهید امیر سرلشکر حسن آشتناسان /
مژگان حضرتیان فام
تهران، سوره سبز، ۱۳۹۱
۱۳۲
۵-۵۶-۶۲۳-۶۰۰-۹۷۸
فیا // آشتناسان، حسن، ۱۳۱۵-۱۳۶۴
DSR ۱/۱۶۲۶ ج ۱/۱۳۹۱
۹۵۵/۰۸۴۳-۹۲
۳۰۰۳۸۷۹

نسخه خطی حقوق © برای نشر محفوظ است
Suore Sabz In The Islamic Republic Of IRAN

سخن ناشر

سی سال پیش... انگار همین دیروز بود که صدای ناسازی، زندگی را برهم زد. صدای ناهنجاری که خواب کودکانمان را در آغوش مادران ترس دیده، آشفته. به یاد صحنه‌های غریب زندگی در جشن مهرگان خرمشهر در جنگ و کوچ اجباری هم وطنانمان از آبادان سرسبز. وقتی اولین روز مهر سال ۱۳۵۹ با صدای جنگ، چشم باز کردیم، جز آتش و دود، خاک و خون و گودال‌هایی که همسایگان بی‌گناه را در خودش می‌بلعید، چه دیدیم؟

گویی همین دیروز بود که سایه‌ی سنگین مرگ را بر روی شهرمان تجربه کردیم. صدای آژیر آمبولانس‌ها که با صفیر گلوله‌های توپ و خمپاره در هم می‌آمیخت و یکی حکایت از نجات داشت و آن یکی بذر مرگ می‌پاشید، امید به فردا را از دل هایمان زدوده بود. بچه‌هایی که صبح در میانه‌ی راه با رنگی پریده به خانه بازگشتند، در همان خانه یا در راه مدرسه زیر خاک مدفون شدند و اگر زنده ماندند هرگز آن خانه و آن مدرسه را ندیدند. بسیاری پس از سال‌ها، به نزدیکی پل خرمشهر که رسیدند، ساعت‌ها میان خانه‌های ویران و بی‌پلاک و کوچه‌ها و خیابان‌های بی‌نام و نشان سرگردان ماندند. خیلی‌ها نتوانستند خانه‌هایشان را پیدا کنند، هیچ نشانه‌ای نبود روی تلی از ویرانه‌ها، نومیدانه به دنبال اثر و نشانه‌ای می‌گشتند. از آن کوچه‌ها و خیابان‌ها با خانه‌ها و مغازه‌های کوچک و بزرگ که روزگاری بانگ زندگی را با خود داشتند، تنها ویرانه‌هایی مانده بود خاموش.

چه قدر به آن دیوارها خیره ماندند!

انگار چشم‌هایشان شهید شده بود!

راستی چه کسانی دیوارها را از دشمنی‌ها پاک کرده بودند؟!

جنگ یک تابلوی نقاشی سیاه و سفید است که سپیدی حضور مردان و

زنان صبور و نستوه در میان سیاهی های درد و رنج آن صحنه هایش را به تصویر می کشد. سهم بزرگی از سپیدی این تابلوی عظیم به مردان و زنان غیوری از جنس صیاد شیرازی، کاظمی، بابایی، باقری، هداوند میرزایی، همت، آبشناسان و ... تعلق دارد که همچون کوه، سینه های مالمال از عشق به خدا و میهن را در برابر توفان جنگ سپر کردند و زخم های کین دشمنان را چون نوش به جان خریدند و با شهادتشان از خود گذشتگی را معنی کردند. آنان که آسیمه بر رهسپار وادی نور شدند و در این طریق از اینکه اجسام خاکی اشان در تجلی انوار حق تلاشی شود، تردیدی به دل راه ندادند. اکنون تنها نامی از آنها خیابان، کوچه و بزرگراه هایمان را که از همه ی آنها به دنبال روزمرگی شتابان می گذریم، آذین کرده است، آن هم اگر!

ما که نمی خواهیم فراموششان کنیم، رسالتی به قدر بضاعتمان بر دوش خود گذاشته ایم. باشد تا این نسل، نسل به اصطلاح خودشان «سوخته» آگاه شوند از تفاوت دیروز و امروزشان؛ دیروزی که دیگر نیست و امروزی که می شود دید و فهمید تا دنیایی را که دیگر هدف، دفاع، اندیشه و رنج های انسانی برایش مضحک، مرده و بی معناست.

نمی خواهیم تلنگر بیداری باشیم و قصد تکمیل هیچ تفکری را نیز به جامعه نداریم. تنها تعریفی است از «هست»هایی که مظلومانه زیر پوست عجیب و غریب زندگی امروز پنهان مانده اند.

«سوره سبز» با اقتدا به روان پاک شاهدان هشت سال دفاع و تحیت و احترام به صبوری و سکوت مردانه ی جانبازان و آزادگان بزرگوار که اینک پشت خاکریزهای «درد» سنگر گرفته اند، ضمن تقدیر از زحمات و حمایت های امیر سرتیپ احمدرضا پوردستان (فرمانده نیروی زمینی ارتش)، امیر سرتیپ دوم داود کاظمی (رئیس سازمان ایشارگران نزاجا)، نویسنده ی ارجمند و همه ی بزرگوارانی که در تهیه ی این کتاب زحمت خالصانه کشیده اند، به معرفی یکی از آنها می پردازد: «شهید امیر سرلشگر حسن آبشناسان»

دفاع مقدس ملت ایران در برابر تجاوز همه جانبه‌ی دشمن، برگ زرینی در تاریخ پر از حماسه و سرافرازی مردم این مرز و بوم است. که صد البته بسیار گران بها، سرشار از ایمان قوی، اخلاصی پاک، رشادتی کم‌نظیر و شجاعتی بی‌همتاست. این حماسه، داستان راستین ملّتی را نشان می‌دهد که به خدا پیوسته و از شرّ شیطان و بی‌روانش رسته است. ابتدا فکر می‌کردم می‌خواهم درباره‌ی انسانی بنویسم که به خاطر شهادتش در جبهه‌های حق علیه باطل نام بزرگراه، مدرسه و پادگانی در شهر بزرگ به نام نامی او ثبت شده است. برایم بی‌همتایی شهید بسیار جالب بود، اما باید می‌دانستم که زندگی او چگونه گذشته است، لحظه‌ی شهادت پرواز و سوختن پروانه‌وارش بوده است. وقتی وارد بطن خانواده‌اش شدم، دریافتم در این خاندان، حسن آشناسان ریشه، قلب و هُرم اصلی این مجموعه‌ی بزرگوار و محترم بوده است و هنوز هم باوجود همسر باوقار و بزرگوار او و هم‌چنین فرزندان لایقش امین، امین و آفرّا که در گفتار فرزند بزرگ او و قطره‌های اشک باقی مانده‌ی گیتی زنده نام که اینک با نام پرافتخار گیتی آشناسان زندگی می‌کند، احساس کردم شخصیت این بزرگوار و لحظات زندگی پرثمر او می‌تواند درسی برای آیندگان باشد برای فرزندانی که اینک دوران جوانی خود را سپری می‌کنند و به قهرمانی نیاز دارند تا الگویی باشد برای هدف‌هایشان و یافتن یک زندگی سالم و دور از آلودگی بیشتر کسانی که حسن آشناسان را می‌شناختند و او را به یاد دارند، شجاعت و بی‌باکی او را مثال زدنی می‌یافتند و در این زمینه، این

بزرگ مرد را همیشه بی‌همتا دانستند. جمعی از ایمان مثال زدنی‌اش داستان‌ها داشتند و عده‌ی بی‌شماری از ایثار همه‌جانبه‌اش به عنوان صفت غالب او خاطره‌ها دارند.

فرمانده، رفیق و پدری که شجاعت خاص خود را با تدبیری ویژه قدرت خود را با احتیاط و شرط عقل بودن را با عمل درآمیخته و انسانی ساخته بود که خیلی‌ها دوستش داشتند و در جستجوی آن بودند که لحظه‌ای در محضرش باشند و از وجود او بهره ببرند. او جنگ را بهانه‌ای می‌دانست که به واسطه‌ی آن، خدا می‌خواست زمین را به صاحبان اصلی‌اش بدهد. هرگاه می‌خواستی او را ببینی، باید سراغ خط مقدم را می‌گرفتی و در آن‌جا که تا بهشت یک گام بیشتر نمانده بود قدم می‌گذاشتی. او به زبان عمل به زیر دستانش، حضور در جبهه را تأکید می‌کرد و بی‌اجازه‌ی دوست، قدمی در هیچ راه و گذری نمی‌گذاشت.

در سخت‌ترین لحظات، سجاده‌اش را در آستانه‌ی درگاه یار می‌دید که با زمزمه‌ای شیرین، آیات روح‌بخش کلام‌الله مجید را می‌خواند و از درون این آیات روح‌بخش، بهترین راه را جستجو می‌کرد.

در شرایط حساس و تصمیمات مهم زندگی‌اش، در بارگاه حضرت ثامن‌الحجج امام رضا(ع) می‌نشست و حاجاتش را می‌طلبید، از جمله نعمت شهادت و جاودانگی‌اش را برای پیدا کردن ایمانی راسخ، قلبی رئوف، عشقی به بزرگی جهان درونش و یافتن زندگی واقعی.

بیست و هفت سال از زمان شهادتش می‌گذرد؛ اما هنوز هم هر کودکی که در این خانواده متولد می‌شود، با نظم و انضباط اوست که رشد می‌یابد، هر غذایی که در خانه طبخ و روی میز برده می‌شود و هر لباسی که پوشیده می‌شود، طبق اظهارنظر و عقیده‌ی اوست؛ چرا که برای اعضای خانواده‌اش زنده است و حاضر.

ابتدا نظری بر سخنانش بیفکنیم که از بزرگان دین و وطن فراگرفته و

دست چین شده بود و آن بزرگوار، این گوهرهای تابناک را بر روی دیوار، درون دفتر و هر کجا که لازم می‌دانست، نوشته و قاب می‌کرد:

«همگی به آیندگان و فرزندانمان این منش و روش ویژه و طرز فراگیری اهداف بزرگ را بیاموزیم که با همین سی و دو حرف الفبای فارسی از اولین روز درس معلم کلاس به تدریج ما را با آنها آشنا کرد و به سوی دنیایی بهتر راهنمایی نمود، شیرینی این واژه‌ها را با گوش جان حس کنیم و لحظه‌ای دست از سرگرمی‌های اطراف برداشته، زنگ‌ها را زدوده و گفتار را خالصانه بخوانیم.»

با سپاس و مدد از همه کسانی که قلمی در این راه زده‌اند.

نگارنده

شهید امیر سرلشگر حسن آبشناسان
در یک نگاه



تاریخ تولد: نهم اردیبهشت سال ۱۳۱۵

محل تولد: تهران

تحصیلات: کارشناس ارشد مدیریت علوم دفاعی

تاریخ شهادت: هشتم مهرماه سال ۱۳۶۴

محل شهادت: منطقه ی سرسول - عملیات قادر

آخرین سمت: فرمانده لشگر ۲۳ نیرو مخصوص (کلاه سبزها)